

عاشورای حسین و عاشورای ما

محمد اسفندیاری

در دهم محرم ۶۱ در گوشه‌ای از جهان اسلام واقعاتی صورت پست که با گذشت قرن‌ها از آن، نه تنها فراموش نشده، که فروزان‌تر گردیده است. آن رخداد عبارت بود از کشته شدن فرزند پیامبر به دست مدعیان پیروی از همان پیامبر. از آن تاریخ به قسری از آن عاشورا سخن رفته است که اینک ما وارث دو عاشورا هستیم: عاشورای حسینی و عاشورای شیعه. این نوشته شامل چندی اشارات و تمییزات است درباره این دو موضوع.

دو نگاه به عاشورا

عاشورا ترکیبی است از حماسه و تراژدی و این دو تفکیک‌ناپذیر. اینک سخن در این است که کدامیک از این دو، اصل است: حماسه یا تراژدی؟ هر یکسختی به این پرسش و التزام به آن، در تعیین سمت و سو و جهت‌گیری زندگی‌مان تأثیر دارد. چنین می‌نماید که با دو نگاه می‌توان در عاشورا نگریم: «نگاه سیاسی» و «نگاه

عاطفی». با هر یک از این دو نگاه، عاشورایی متفاوت دیگر می‌پدید می‌آید. در نگاه سیاسی، حماسه عاشورا برجسته تر می‌شود و در نگاه عاطفی، تراژدی عاشورا با این دو دید متفاوت، نه تنها دو عاشورای متفاوت که دو سلوک متفاوت نیز به وجود می‌آید. اگر به حماسه عاشورا نگریم، آن اصل قرار گیرد نتیجه‌اش آن می‌شود که هیچ‌گاه تن به ذلت و زور ندهیم و در برابر یزیدیان پایه‌ستیم و آزادگی پیشه سازیم. اما اگر به تراژدی عاشورا نگریم، آن اصل قرار گیرد حاصلش این می‌شود که یکسره مصیبت‌زده باشیم و مرتبه‌سرای کنیم و روضه‌خوانی برپا سازیم و یگرییم، خلاصه، اشک و غم و زنجیر و قلمه و هیات.

شک نیست که آنچه در عاشورا اصل است حماسه است و نه تراژدی. البته فرجام این قیام حماسی، چون بسی دیگر از حماسه‌ها، تراژیک است. اما اصل و فلسف آن بر حماسه است. این قیام با حماسه حسینیان آغاز شد و با فاجعه یزیدیان به فرجام آمد. پس عنصر تراژدی در آن، عارضی است و معنوی جنایت

دشمن، مضافاً این که همین جنایت، در دیده نزدیکین ما تراژیک است. و رتبه به دید شیرین کریلان، «تربیبی» است. نه مگر حضرت زینب پس از مشامده آن همه رخدادهای جنایت‌ها گفت: «ما را بیت‌الاحیاء (۱) حسین کشته نشد تا وقتی که تا بعد از آن، مصیبت‌زده و گریان به ازده بلکه جان داد تا آزادی را چنان دهد و امتی را درس سینه‌پندگی و آزادگی و عزت دهد و روزگار امت چشش را سامان بخشد. مگر فرمود: اما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی (۲) و نه مگر فرمود: لکم بی‌اسوه (۳). آن حضرت التگوی اصلاح است و متمسیتی، نه دست‌ما به مرتبه‌سرای بی‌هدف و میان‌تهی و بی‌تأکید بر اهداف عاشورایی.

نگاه عاطفی، نگاه سیاسی در گذشته، به علل متعددی، از جمله بدین علت که شیعیان کمتر درگیر سیاست بودند و چندان دغدغه سیاسی نداشتند، بیشتر با نگاه عاطفی به عاشورا می‌نگریستند. اما از قرن چهاردهم، که شیعیان درگیر سیاست و مبارزه شدند، بیشتر با نگاه سیاسی به عاشورا می‌نگرند. در نگاه عاطفی به عاشورا به مصیبت امام حسین (ع) نگریم و بر آن گریستیم می‌شود. اما در نگاه سیاسی، به سیاست و مبارزه و حماسه آن حضرت نیز نظر می‌شود و مصیبت و عزاداری در خدمت اهداف قرار می‌گیرد.

در گذشته که با نگاه عاطفی به عاشورا نگریم می‌شود، عنصر تراژدی آن برجسته می‌گردد و امام حسین در مصیبت خلاصه می‌شود. شاهد این که واژه‌هایی که در عاشورا به‌کار می‌روند، بیشتر حالت و همواره بر سر زین‌ها بود. تراژیک بود. از جمله می‌توان به این واژه‌ها اشاره کرد: «گریستن»، «دمع‌اشک»، «مصیبت»، «حزن» و «غم». بلا، عزاد، ماتم، تشنگی، اسارت.

اما امروزه که با نگاه سیاسی به عاشورا نگریم می‌شود، عنصر حماسه آن برجسته گردیده و امام حسین نه‌تنها مصیبت که نماد آزادگی شده است. شاهد این که واژه‌هایی که امروزه در عاشورا تکرار و تلقین می‌شود، به اجنات حماسی تعلق دارد. از جمله می‌توان به این واژه اشاره کرد: آزادی و آزادگی، انقلاب، نهضت، قیام، مبارزه، جهاد، امر به معروفه نهی از منکر، اصلاح، حکومت، سیاست، عدالت، توجه به کلیت، واژه گذشتگان و معاصران، عشق، تفاوت نگاهشان را آشکار می‌سازد. گذشتگان، از امام حسین با دو کلید واژه یاد می‌کردند: «مصرع» و «بزمین لکنکنده شدن» و «مفضل» (کشته شدن). اما معاصران با دو کلید واژه دیگر از آن حضرت یاد می‌کنند: «قیام» و «شهادت». پیوسته که تفاوت این واژه‌ها از کجا تا به کجاست، نیز پیداست. که این تفاوت، بحث لفظی نیست و تقسین در تعبیر قلم‌نما نمی‌شود، بلکه تنشی از دو زاویه دید و دو نگاه متفاوت به امام حسین و عاشورا است.

از دو واژه مصرع و مقتل، مظلومیت امام حسین آشکار می‌شود و این که آن حضرت مظلوم بود و شاید هم، منفعل و بی‌آن که اقدامی کرده باشند، بنوع ظلم شده. همچنین دور نیست که این واژه‌ها یا تکرار آن‌ها، موجب آشکار آن حضرت گردد. حال آن که از دو واژه قیام و شهادت، مجاهدت امام حسین دانسته می‌شود و این که آن حضرت مجاهد بود و اهل اقدام و انقلاب آفرین. در گذشته، امام حسین بیشتر عزادار داشت تا حماسه‌دار، و مرتبه‌سرای داشت تا حماسه‌سرای.

در عزای او بسی گفتند و نوشتند و گریستند، ولی حماسه‌اش را چنان که باید، ندیدند و نسوزند و پاس نداشتند. این، اولاً از آن رو بود که با نگاه عاطفی به عاشورا وانگریستیم می‌شد و مضافاً این که کاری آمد، آن بود، پیداست که عزاداری آسان‌تر از حماسه‌سازی است. نشستن و بر حسین گریستن، آسان‌تر است از برخاستن و با یزیدیان، تنبذیدن، عزاداری، لشک می‌طلبید، ولی حماسه‌سازی، چنان مردم به ندای «حی علی الصلوه» بیشتر لبیک می‌گویند تا «حی علی الزکاه»، چه رسد به «حی علی الجهاد».

هدف‌کشی از قیام امام حسین امام حسین از شخصیت‌های «دوباره مظلوم» و «باز شهید» در تاریخ است. یک مظلومیت و این بود که او را کشیدند، مظلومیت دیگرش این که هدفش را محو و مسخ کردند. یک بار در عاشورا به او ظلم شد و بار دیگر در عاشوراها، ظلم دوباره این بود که «هدف‌کشی» از قیام امام حسین شد. نام آن حضرت بود، اما هدفش مطرح نبود و یا مسخ شده بود.

یک هدف‌کشی از امام حسین این بود که قیامش را امری شخصی و تکلیفی خصوصی معرفی می‌کردند. که نمی‌توانست و نمی‌باید. التگوی دیگران باشند بنگرید که در کتبی، آن هم با عنوان «مفسد الحسین»، آمده است. «در اعراف وقعه کربلا به جز تکلیف شخصی کلام دیگری نمی‌شود گفت» (۴). و در «فلسف‌التواریخ» می‌خوانیم: «حسین علیه‌السلام» - «علماً فکراک شهادت را تصمیم عزم داد، به حکم مصلحتی که سزای آن را جز خدای کسی نداشتند و نتوان بخت که چرا دانسته خود را به تهلکه انداخته زیرا که تکلیف امام بر عرو (غیر از) تکلیف خاص و عام است» (۵).

هدف‌کشی دیگر نه محو هدف امام حسین، که مسخ هدف آن حضرت است. بدین صورت که گفته می‌شود آن حضرت تن به کشتن داد تا مردم بگیرند و آموزنده شوند. همین و همین، بخوانید که شریف طه‌الطیبی چه می‌گوید: «امام علیه‌السلام» - «مستجاب الدعوه است پس اگر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام» - می‌خواست که نفرین کند که دشمنان او، مانند قوم عاد و نموده هلاک شوند، پیش از آن که بر او دست بیاورند، نفرین می‌کرد و خداوند عالم: «چل شافه» - «همه را هلاک می‌کرد» و لکن چون می‌خواست که کشته شود از برای این که مؤمنین اولین و آخرین بر او جوع کنند و گریه و زاری نمایند و تمنای این کنند که کشتن با او بودند و به فوز عظیم شهادت‌فایز بودند تا به این واسطه گناهان ایشان آمرزیده شوند و گریه و اندوه ایشان کفاره گناه ایشان باشد و این گریه و اندوه بدون شهادت چنین بزرگواری صورت وقوع نمی‌یافت، پس در واقع شهادت آن بزرگوار کفاره گناه جمیع گناهکاران است» (۶).

مانند این سخن و آرائی در کتاب «مصرف القلوب» گفته و از آن بدتر این که افزوده است: «امام حسین (ع) برای رسیدن به شفاعت کبریا که مقتضی است خلاص همه معجزان و موالیان باشد، به شهادت راضی شد تا این مرتبه از برای او باشد و بدون شهادت وصول به این مرتبه از برای او ممکن نبوده زیرا که رفع کدورات معاصی است و شفاعت ایشان، موقوف بر خون و تألم ایشان است» (۷). این نظریه، تفسیر مسیحی از قیام حسینی است. یعنی همان گونه که مسیح تن به صلیب داد تا فدیه گناهان انسان‌ها شود، امام حسین

نیز تن به شهادت داد تا گناهان است را بشوید و شفیقتان شود. منافقانه نه تنها اسرائیلیات که نصرانیات نیز تا حدی در دین ساقط کرده است و عدای کر بلا را با چلچلتامحل مصلوب شدن مسیح، به روایت تفسیر، اشتباه گرفته اند.

راست این که شیعه از عاشورا، چنان که باید استفاده نکرده و آن را الگوی خویش ساخت و به این اهرم برای مبارزه با حکومت های مستمکر دست نینداخت و از این انرژی برای ستبوسوزی بهره نبرد و آن را بیشتر دستمایه عزاداری ساخت. حال آن که عاشورا مآلمازل شخصیت های انگوست و سرشار از درس های سنجیده نگری و اقتیابیه آن ضامن آزادی و عدالت گتری، اگر عاشورا، آری فقط عاشوره انگو می شد هیچ حکومت مستمگری در سرزمین های اسلامی بر جای نمی ماند ولی قسوس که عاشورای حمله، در عاشورای تاریخ، به عاشورای مرثیه مبدل گشت و از آن همه حمله، فقط دسته های عزاداری و مجالس روضه خوانی و مناوحی نصیب شد گویا امام حسین به هدف عزاداری برای خویش قیام کرده بود و خود را به کشتن داد تا امتی را بگریزند و عزادار سازد همین و همین بدتر این که همان عزاداری ها هم به خرافات و بدعت های، مانند قمه زنی، و قلزنی، اگوده گردید بدعت های که اساسا هیچ ربطی به عزاداری ندارد و در هیچ جای دنیا و در هیچ عزایی، این نوع مراسم مشاهده نمی شود و به عنوان نشانه های عزاداری شناخته نشده است.

گاه همین نمایش های عزاداری، به جنگ و زد و خورد میان دسته های عزاداری تبدیل می شد زیرا هر دسته می کوشید بر دسته دیگر پیشی گیرد و کوچک و خندان را فرق کند چه فرزان که در این زد و خورد مصلک با چوب و چماق بود، عدای کشته و پشمت مجروح شدند مشناه این نزاع ها شماری قلندر و دور از منطق عاشورا بودند که سرکردگی دسته های عزاداری را به عهده داشتند و انرژی خود را در این مراسم تخلیه می کردند و روحیه قلندری خود را اشباع می نمودند.

از این صحنه ها در عاشوراهای تاریخ فراوان است که مردم یاب سر و سینه خویش می زدند و با سر و صورت برادر خویش، اما کلمه ای علیه ظالمان نمی گفتند و منشی بر روی آنان گره نمی کردند و پایه اساسا ظالمان عصر خویش را نمی شناختند و یادید ترین که هیچ حساسیتی در این باره نداشتند. حال آن که عاشورا در هر عصر باید یادآور حسینیان و یزیدیان آن عصر باشد. چون عاشورایی بر ملتی می گذرد باید آن ملت بیندیشد که در این عاشورا، حسینیان و یزیدیان کوشند و تکلیف چیست و چه باید کرد و خود در کدام موسته به آنان یاری رساند و با اینان بستیزد و به سیره حسین در عاشورا اقتدا کند و عاشورایی در عاشوراها برپا سازد.

گفتنی است امام حسین (ع) در سخنش، گاهی به شخص یزید اشاره کرده و گاهی به «مثل یزید». در چایی فرموده است: «علی الاسلام السلام از قد بلیت الامه سراع مثل یزید» (۸) یعنی اگر مردم، گرفتار حاکمی مانند یزید شوند، پس فاتحه اسلام خوانده می شود. در چایی دیگر فرموده است: «مثل لایبایع مظلما» (۹) یعنی کسی مانند من، با کسی مانند یزید بیعت نخواهد کرده. در آن جا که آن حضرت از یزید گفته، به عصر خویش و آن روز اشاره کرده است. اما در آن جا که از «مثل یزید» گفته سخن از عصر نیست، از دهر است. از روز

تیرست از روزگار است. در این جا آن حضرت برای تاریخ نسخه پیچیده و به آیندگان هشدار داده است. سخن از یزیدیان و یزید گونه های تاریخ است. سخن از یک شخصیت است و نه یک شخص. سخن از این است که هر کس مانند من است با هر که مانند یزید است نباید کنار بیاید. سخن از یک راه است و ادله آن، راهی که پایان نیافته است بلکه باید ادامه یابد. این راه پیش از حسین بوده است و پس از حسین نیز رهنمود می خواهد.

در سال ۱۳۲۶، که هیأت های عزاداری به منزل روحانی آگاه و هتک شده سیاسی، آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی رفتند وی خطبای ایراد کرد که عاشورایی بود و تنبه بر انگیز و از معنود خطبه های عاشورایی روحانیت وی در این سخنان با اشاره به اهداف امام حسین و لزوم اقتنا به آن حضرت از انحطاط کشورهای اسلامی و ظلم حاکم بر مردم ایران و پاکستان و فلسطین سخن گفت و مردم را برای عزاداری عاشورایی سرچ کرد و گفت آن چه را دیگران نمی گفتند یا نمی فهمیدند در پیشی از این سخنان آمده است: «آقایانی که برای عزاداری گرد هم آمده اید آیا می دانید چرا حضرت حسین بن علی تن به شهادت داد؟ این که گفته می شود که فقط برای شفاعت است خود بوده، بی جا است. آن بزرگوار دشمن کتلی است که پشت پایه مقصد مقدسش می زند و از هتک نوامیس اسلام خودداری ندارند. آیا بر روضه خوانی فواحش شهر آتری مترتب است؟ حسین می خواست بازار ظلم و تعدی را که رواج یافته بود از بین ببرد و مردم را درس شهادت و فداکاری بدهد. حسین می خواست به مردم بفهماند که نباید زیر بار ظلم و جور

رفت و در راه احقاق حق باید دریغ نداشت. حسین برای جلو گیری از اوضاع و احوالی نظیر آن چه امروز ما داریم، تن به شهادت داد. اگر ما درس فداکاری را از حسین فرا گرفته بودیم، گرفتار اوضاع غیر قابل تحمل امروزی نمی شدیم» (۱۰).

عاشورا در تاریخ چندان تحریف گردیده و اهداف امام حسین (ع) چنان محو و مسخ شده بود که هیچ خطری از جانب آن متوجه زورگویان نبود. در بی ضرر و بی خطر بودن عاشورا برای زورگویان حاکم همین بس که خود آنان بانی و متولی مراسم عزاداری بودند. فی المثل پادشاه ستمبارای چون شاه عباس، مجالس عزاداری برگزار می کرد و در دسته های عزاداری شرکت می نمود. «دیکتاتوری چون ناصرالدین شاه هیچ تمارضی بین شیروهای ظالمانه حکومتش و تأمین بهترین و پیشرفته ترین امکانات برای برگزاری ترمزه نمی دید» (۱۱). بیفزایم مراسم عزاداری ای را که پهلوی در ماه محرم برگزار می کرد و خود در آن حضور می یافت و پای منبر می نشست. محمد تقی بهار یکی از آن روشنفکران بود که در قصیده ای، بر عزاداران امام تشلس چنین خرده گرفته:

خادم شمر کنونی گشته، و لنگه ناله ما با دو صد لغت ز دست شمر ملعون می کنند بر یزید زنده می گویند هر دم صد مجیز پیش شمانت بر یزید مرده دون می کنند پیش ایشان صد عبدالله سر پاد وین گروه

ناله از دست عبیدالله مدفون می کنند» (۱۲). این واقعی است تلخ شاهد این که در محرم ۱۳۲۰، سپاه روس به تبریز حمله کرد و قتلای اسلام تبریزی را در روز عاشورا به دایر کشید. اما مردم به سر و سینه می زدند و از ظلم یزیدی می نالیدند. حسین حسین می گفتند ولی کشته شدن حسین مردی را به دست ارتش روس، نادیده می گرفتند» (۱۳).

مسالعی قبل از به دار کشیدن قتلای اسلام، چند تن از آزادی خواهان تصمیم گرفتند که مردم را به محل دار آویختن او ببرند و با تحریک احساسات آن ها، وی را نجات دهند. از این رو، به یکی از نیکوهای شهر رفتند که مرکز قمع زنان بود آزادی خواهان به سر دسته قمع زنان گفتند شما که حاضرید در راه امام حسین سر خود را به تیغ قمه پسپارید خبر دارید که عدای بیگانه و مستمگر می خواهند قتلای اسلام را به دار بپارزند شما چند هزار نفرید، در حالی که فتنگاران روسی دویست نفرند بیاید غیرت کنید و کاری حسینی نمایید و او را نجات دهید مطمئن باشید امام حسین از این مردانگی شما بیخبر نیست.

سر دسته قمه زنان گفت: «آقا جان اولارین توفنگی وار، آدمی اولدر لر». یعنی آقا جان! آن ها تفنگ دارند و آدم را می کشند» (۱۴). هدف سازی برای گریه

روید خرافات و تحریقات به عاشورا، علتی دیگر نیز دارد و آن این است که عدای گریه شدن را هدف خویش ساختند چنان که می دانیم روایات پس جاری در ثواب گریستن و گریاندن بر امام حسین (ع) وجود دارد برخی به دستاویز این روایات و با نادیده گرفتن چیز های دیگر، امام حسین را هر گریه خلاصه کردند و گریستن و گریاندن را تنها هدف قرار دادند. بدیهی است هتکلی که امام حسین در گریه خلاصه شود برخی می کوشند تا هر چه

بیشتر، دستان کر بلا را بسوزن تا کتر کنند و اشک از مردم بگیرند. در باره روایت در فضیلت گریه، یک نکته را یادآور شویم که فهم مقصود آن ها بدون توجه به زمان و علت صدور شان ممکن نیست. دانستن سبب ورود این روایات مانند دانستن شان نزول آیات قرآن است و ما را در فهم مقصود باری می رساند. اگر این روایات را متن (Text) فرض کنیم، زمان و علت صدور آن هلد زمینه (Context) است و آن متن بدون این زمینه بخوبی فهمیده نمی شود. لغویان، روز عاشورا را عید می دانستند و مردم در این روز، جشن می گرفتند و شیرینی می خوردند و لباس نو می پوشیدند و شادی می کردند (۱۵). پیشوایان شیعه به مقابله با این جریان ضدحسینی پرداختند و مردم را به حزن در عاشورا و گریستن بر امام حسین دعوت کردند. عزاداری در آن قرن و آن ستم، اعلام مخالفت با قدرت حاکم و عملی انقلابی و به معنی عضویت در حزب حسینی و مخالفت با حزب حاکم امویان و بیزاری از قاتلان آن حضرت بود.

به عبارت دیگر، روایات در باب گریستن یک مفهوم دارد و یک مقصود. مفهوم آن روشن است و همان است که از ظاهر روایات به دست می آید. اما مقصود از آن، اعلام همبستگی با امام حسین است و بیزاری از قاتلان آن حضرت. در واقع گریه، حربه برای اعلام مخالفت با دشمنان امام است و دهن کجی به آن ها. به همین دلیل است که در برخی روایات

به تباکی (تظاهر به گریه)، نیز سفارش شده است. اگر گریه، هدف باشد و نفس گریه مورد نظر، پس تظاهر به گریه نوعی نماید و نباید در آن فایده های باشد. اما این که سفارش شده است که حتی خود را به گریه بزیند، معلوم می شود که هدف گریه نیست و چیزی دیگر، در ورای این دستور، مورد نظر است.

اما به تدریج فلسفه عزاداری و گریستن فراموش گردید و نفس گریه هدف دانسته شد و عدای به هدف گریستن مردم، که در واقع وسیله بود هر راست و دروغی را به هم بچسبند. پس در واقع، دو مختصرا فسخ داد یکی این که گریه، که وسیله و ابزار بود هدف پنداشته شد، و دوم این که برای نیل بدین هدف، هر وسیله ای مجاز دانسته شد. بتگریه که ملا مهدی نراقی، که از اعلام عصر خویش بوده و آثاری چون «جامع السعادت» و «هشکلات الموم» داشته، در کتاب «محررق المثلوب»، که در باره امام حسین است، از مقام علمی خویش منزل کرده و به دستاویز ثواب گریه، به روایات ضعیف هم چنگ افراخته است. وی در توجه آموزش اخبار ضعیف نوشته است: «مشهور میان علما و فقهای امامیه آن است که در احکام مستحب و مکروه در مواضع و قصص، به اخبار ضعیف عمل می توان کرد حتی هر گاه حدیث ضعیف دلالت کند که فلان حکم سنت است و کردن آن موجب ثواب است یا فلان امر مکروه است و ترک آن باعث فلان ثواب است و کسی به سبب آن حدیث ضعیف، فلان فعل را به جا آورد یا ترک کند، حق تعالی آن ثواب را به او کرامت فرماید. همچنین هر گاه خبر ضعیفی در لغت و قصص امام سابقه رسیده باشد چنانچه باشد که خطای و نقلی آن را نقل نمایند از این مقدمه، معلوم شد که نقل اخبار ضعیف و غیر معتبره، که در حکایات و وقایع پیغمبر و اهل بیت او رسیده و کسی آن ها را نقل کند و بگریاند و بشنود و بگریاند، ثوابی که در گریاندن و گریستن در مصیبت سیدالشهدا رسیده، حق تعالی آن ثواب را به او عطا فرماید» (۱۶).

آن چه نراقی بدان اشاره کرده، قاعده «سالم در ادب سنن» است و مبتنی بر شماری احادیث است. اما این قاعده، به احکام (مستحبات و مکروهات)، اختصاص دارد و درباره اخبار و قصص نیست. همان گونه که فرزند نراقی، در کتاب «عرائد الایام»، به این مطلب تصریح می کند و نظر پدرش را نمی پذیرد (۱۷). ثابا اگر هم فرض کنیم که قاعده تسامح در ادب سنن، در اخبار و قصص نیز صادق باشد باید دید که هدف از تألیف درباره امام حسین چیست. تاریخ نگاری یا روشنفکری؟ اگر قرار باشد کتلی علمی در تاریخ نوشته شود نقل اخبار ضعیف جایز نیست. اما اگر روشنفکری مورد نظر است، بحثی دیگر است. ثابا اگر هم روشنفکری مورد نظر باشد، چرا روضه ضعیف نوشته شود؟ دستان کر بلا چندان سوزناک است و اخبار معتبر آن قدر فراوان، که نیازی به اخبار ضعیف نیست.



متولی عاشورا بنده، منشاء شماری از خرافات و تحریفات در باره عاشورا، همین روضه خوانان هستند. این گونه تقسیم کار که صورت گرفته است و فقه به عالمان فقه سپرده شده و عقاید به عالمان عقاید و هر رشته علمی دیگر به عالمان دیگر، اما تاریخ امام حسین و سیره آن حضرت، آن هم تاریخ مهم ترین دوره حیاتش، به روضه خوانان واگذار شده است. اگر بخواهیم از قرآن وام بگیریم، باید بگوییم که «تکلف انداختن سبزی» (این است تقسیم ناعادلانه)

اگر لومین ها را عرف بدانیم قمزنی عین عزالداری است اما در این صورت آن چه باقی می ماند عاشورای لومینستی و یورولستی است و فرو کشیدن عاشورا از پشت خورشید به زیر خاک

صحنه گردان عاشورا بندگان مردم برای عزاداری شکل های گوناگونی گرفته اند. از جمله: قمزنی، زنج بیزی، فلفل زنی، تیغ زنی و قمزنی. هیچ یک از این شکل های عزاداری را عالمان اسلامی به مردم القا نکرده اند، بلکه مردم جلو افتادند و شکلی خاص به عزاداری دادند. البته این که فقه را برخی از صورت های عزاداری را جایز یا حرام دانستند.

بسیاری چندین مجالس عزاداری و شکل دهنده آن، توده های مردم بودند. نه در خلوص این عوام تردیدی است و نه در اخلاص آن روضه خوانان، اما هنگامی که چیزی به دست این عوام و آن عوامزاده گان افتد، از خلوص و خالص بودن می گفتند و مستعالی می گردید و با هر دستی، چیزی بدان افزودند یا از آن کاسته می شود. تاریخ نشان داده است که طلای دین، در دست مردم، به مس تبدیل می گردد و یا مس در آن داخل می شود.

ورود خرافات و تحریفات و بدعت ها به عاشورا و عزاداری، از جمله بدین علت است که مردم، میدان دار عزاداری گردیده و نقش آفرین شدند. در حاشیای

روضه خوانی هیچ شرطی نداشتند جز دین من ته صدایی صدایی حزن آلود که بتوان مردم را گریخته بدین ترتیب امام حسین در دست عدلی قرار گرفته که نه در تقصیر، بلکه هنرمند هستند و از صدایی خوب برخوردارند این طبقه، از وسایل خواننده و تار باغسل نیز استفاده می کردند و پیرو عوامند (تقیه) تابع عرافان و اجناس هستند (تاکت) و هدلی جز گریستن نماند (امام) هر یک از این ها کافی است که تا خرافات و تحریفات به عاشورا راه یابد چه رسد به این که همگی در یک گروه جمع شده باشند.

چاره چیست؟ آیا باید از روضه خوانان خلع بداریم؟ هرگز! این، صورت مسأله را پاک کردن است. چاره این است که این گروه آموزش ببینند و تربیت شوند. راه دیگر این است که منبر امام حسین به پائینی ها سپرده نشود. اگر منبر امام حسین مقدس است، چرا باید به جماعتی پائینی واگذار شود نباید عالمان اسلامی منبر رفتن را «کسر شأن» بشمارند و این وظیفه را به دیگران واهند. مناسب است یادآور شویم که محدث نوری نخستین کسی بود که به نقد روضه خوانی و روضه خوانان شد. جبرائیل و علییه روضه خوان ها بسته و بستند به آن ها ناخته است. وی در سر آغاز کتاب «لؤلؤ و مرجان» نوشته است: «مولوی سید محمد مرتضی چونپوری هندی - ائمه الله تعالی - مکرر از آن جایه حقیر شکایت فرمودند که روضه خوانان آن صوب کرده که در گفتن دروغ، حریص و بی باک هستند» و اصرار تام در نشر اکاذیب و مجعولات دارند بلکه نزدیک به آن رسیده که آن را جایز دانند و مباح شمارند و چون صیبه گریختن مومنین است از دایره عصیان و فحش، اورا بیرون دانند.

و ظاهر آن جناب ایشان گمان دارند که در صفت مالکیت و بلاد مقدمه ایران، این طایفه از این غائله آسوده است) و دامن عفت ایشان به لوث کذب و افترا آلوده نیست و این خرابی منحصر است در همان بلاد غافل از آن که تا سر خرابی از سر چشمه و در هر جا منشر شده منتهی به مرکز علم و حوزه اهل شرع اکتفا عالی است چه اگر اهل علم مسامحه نمی کردند و مراقب تمیز صحیح و مستقیم و صدق و کذب گفتار این طایفه می شدند و از گفتن اکاذیب چه نمی می کردند کار خرابی به این جا نمی رسید و به این حد بی باک و متجری نمی شدند و به این قسم اکاذیب واضح معلومه نشر نمی کردند و مذهب حقه امامیه و اهانت به این درجه مورد مسخره و استهزا نمی شدند (۱۸).

بدعت قمه زنی
سر رشته مجالس عزاداری امام حسین (ع) به دست توده های مردم است و آن ها میدان دار و

بدعتی، قمزنی عین عزاداری است. اما در این صورت آن چه باقی می ماند عاشورای لومینستی و یورولستی است و فرو کشیدن عاشورا از پشت خورشید به زیر خاک پرسش دیگر از این فقیهان این است که اگر قمزنی جایز یا مستحب است، مگر این گوی و این میدان استناید و بزند چرا از این کار تن می زنی؟ شما این کار را خلاف شرع نمی دانید ولی خلاف شأن می دانید و چنین نمی کنید پس چگونه می شود که این کار، خلاف شأن شماست اما خلاف شأن امام حسین و عاشورا نیست.

برای این اعمال، هر نفسی که نهاده شود نام عزاداری نمی توان گذاشت و آن ها را مصداق عزاداری نمی توان دانست. نامی که بر این اعمال می توان نهاد، «نمایش مذهبی» است. البته نمایش، نه به معنوی هنری آن، و مذهبی، نه به معنی آن چه در مذهب آمده است. مگر نمایش مذهبی یعنی اعمالی که برای دیدن دیگران به نام مذهب انجام می شود. این نمایش مذهبی اگر هم به هدف عزاداری باشد، مصداق آن نیست. مانند این که کسی به هدف عزاداری و برای این که عزادار بودنش را ثابت کند، سکوت پیشه سازد. این سکوت هر چند به هدف عزاداری باشد، مصداق عزاداری شمرده نمی شود.

با گذر شش دهه عزاداری در دهه های اخیر و ابزارها و امکاناتی که در عصر حاضر به وجود آمده لازم است فقه های شیعیه به فقه عزاداری، بپردازند و بایدها و نبایدهای آن را تبیین کنند. اینک حتی یک کتاب درباره فقه عزاداری وجود ندارد. حال آن که مردم در هر سال، دو ماه به عزاداری می پردازند و احکام آن را نمی دانند.

سال ها پیش هنگامی که آیت الله بروجردی به سخنرانی از عزاداری در ماه محرم اعتراض کرد، عده ای بدو گفتند که ما همه سال را از شما تقلید می کنیم الا همین چند روز در ماه محرم را، دیگران هم که با بدعت ها و خرافات مبارزه می کنند متهم می شوند که مخالفت با امام حسین و شهادت حسینی می کنند. این چنین است که عده ای عوامزاده و عوام فریب با این سخنان دهان آگهان را می بندند و از آسان می خواهند که دیده ها را نابینا بگیرند.

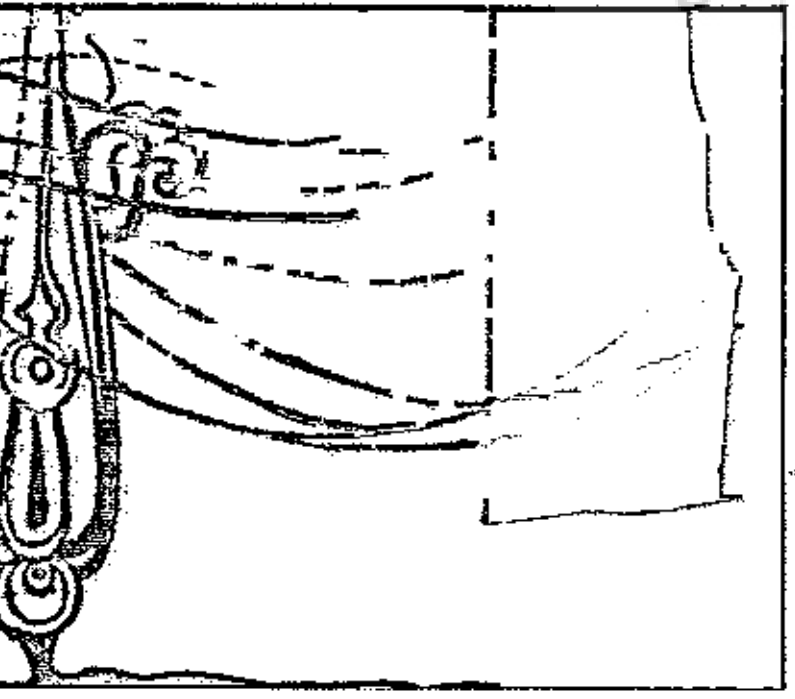
چاره چیست؟ بی شک راه این است که حوزه های علمیه به فقه عزاداری بپردازند و همه احکام آن را استخراج کنند و در قالب

رساله های علمی و عملیه و به مردم ابلاغ نمایند. این کار باید چنان جدی گرفته شود که مخالفت عوام با آن غیر ممکن شود و کسی نتواند بگوید ما در این مسأله تقلید نمی کنیم. اما این کار ممکن نمی شود مگر این که عالمان کلمی فرمایش نهند و ترس و تقیه را کنار بگذارند و خود را قربانی «پاک سازی عزاداری» کنند. همان کاری که علامه سید محسن امین عملی با کتاب «التنزیه فی اعمال الشیعیه» کرد. **ضرورت اصلاح**

آن چه باید در کلون توجه قرار گیرد، پاک سازی روضه خوانی و عزاداری است. به قصد پایداری این دو فریضه این مهم را دو تن از عالمان بزرگ شیعه در صد سال پیش عهد مدار شدند. اما دیگر آن همت نام نکرده و کما بیش مسکوت مقدم میرزا حسین نوری طبرسی، صاحب کتاب «مستدرک الوسائل»، در سال ۱۳۱۹ قمری یا تألیف کتاب «لؤلؤ و مرجان» در شروط اول و دوم منبر روضه خوانان، عهد مدار پاک سازی روضه خوانی شد و «خلاص» و «هفت» را پایه اول و دوم روضه خوانی خواند و پرده از چهره ریا و دروغ برداشت. همچنین علامه سید محسن امین عملی، صاحب کتاب «عیان الشیعیه» در سال ۱۳۴۶، با تألیف کتاب «التنزیه فی اعمال الشیعیه»، عهد مدار پاک سازی عزاداری شد و قمزنی و شیعه خوانی را تحریم کرد.

«التنزیه» به لحاظ خرافات زبانی، مانند کتاب «لؤلؤ و مرجان» است. همان گونه که نوری در لؤلؤ و مرجان عهد مدار خرافات زبانی از روضه خوانی و پاک سازی آن شده. همین در «التنزیه» عهد مدار خرافات زبانی از عزاداری و پاک سازی آن شده است. مگر این تفاوت که اولاً فضل تقدم در خرافات زبانی از آن نویسنده لؤلؤ و مرجان است. ثانیاً لؤلؤ و مرجان تقریباً مقبول واقع شد، اما «التنزیه» مورد مناقشه قرار گرفت و بر آن ردیه های متعددی نوشته شد.

در بنا که راه این دو عالم، به صورت جدی پی گرفته نشد و به راه عوام تمکین شد. بدتر این که عده ای همین که از پاک سازی روضه خوانی و عزاداری سخن روده، هوجبگری می کنند و می گویند این کار، مخالفت با دستگاه امام حسین است. منتقدان عزاداری موجود را به انتقاد از اصل عزاداری تأویل می کنند و چنین می نمایند که انتقاد یعنی مخالفت با عزاداری.



فلش می گویم که هیچ شیعه‌ای، بلکه هیچ مسلمانی، بلکه هیچ انسان آزادمای، نمی‌تواند با عزاداری امام حسین (ع) مخالفت باشد. چشمی که برای آن حضرت اشک نریزد، یا نخواهد اشک بریزد و دلی که در ماتم او نوسوزد چشم و دل انسان نیست. آن که با عزاداری امام حسین مخالفت می‌کند، هر چند نام شیعه یا مسلمان داشته باشد، پیش و بیش از هر چیزه از صصال و کفران امویان است.

باری کسی در سده اخیر، به مخالفت با اصل عزاداری نپرداخته است. آن چه گفته می‌شود اصلاحات در عزاداری است و نه انتقاد از نفس عزاداری. اما عوامفریبان، به عهد محل نزاع را خلط می‌کنند و هسو می‌اندازند که عده‌ای با عزاداری مخالفت می‌خواهند آن را برافشانند. البته گروهی از سنت‌گرایان هستند که می‌گویند اساساً نباید با خرافات مبارزه شود. اینان می‌گویند همین خرافات است که دین را نگاه داشته و مردم را به خور آن جمع کرده است. به نظر این عده خرافات موجب تضعیف دین نمی‌شود بلکه بر عکس، کانون دین را گرم می‌کند. با این که خرافات بدعت است و این عده سنت‌گرا هستند و بدعت‌ستیز، اما هیچ حلیتی در برابر خرافات ندارند زیرا آن را بدعت حسنه می‌دانند و موجب گرمی و شور دین.

این نظر، از چند نظر غلط است. اولاً آن چه اسلام را تاکنون نگه داشته، منطق و معقولیت آن است. ثانیاً هدف و وسیله را توجیه نمی‌کنند. و اساساً با وسیله نامشروع نمی‌توان شرع را پس داشت. ثالثاً به فرض این که عده‌ای عوام دلپسته این خرافات شوند و به دین بگردند، در مقابل عده‌ای خواص بسا ملاحظه این خرافات از دین می‌گریزند و گریختند. آن چه موجب گردیده چهره اسلام در نظر عده‌ای مخدوش بنماید، همین خرافات و تحریفات در گرداگرد آن است. رابعاً دین باری را باید از پیشوایان دین آموخت و نمی‌شود کاتولیک تر از پاپ و مقدس تر از امام معصوم شد. هیچ گاه پیشوایان اسلام از روش‌های ناپرهانه برای باری دین استفاده نمی‌کردند و به هر وسیله‌ای جنگ نمی‌انداختند. یک اشاره به یک نمونه از سیره پیامبر خدا کافی است. هنگامی که ابراهیم، فرزند پیامبر (ص)، در گذشته از قضا کسوف رخ داد، مردم به یکدیگر گفتند که این خورشید گرفتگی، به علت مرگ ابراهیم است. این خبر

به پیامبر رسید و آن حضرت، بی‌درنگ از خانه خارج شد و گفت: «ایها الناس ان الشمس والقمر اینان من آیات الله لا ینکفان لموت احد و لایحیاه احد» یعنی ای مردم خورشید و ماه از نشانه‌های خداوند است. نه در مرگ کسی و نه برای زندگی کسی، تیره نمی‌شود.

هیچ کس دلسوز تر از پیامبر برای دین نیست. اما آن حضرت برای این که مردم به دین بگردند و با یاورشان مستحکم تر شود، به خرافه چنگ نزد حتی مسکوت هم نکرد. حتی به شدت افکار کرد پس آنان که می‌گویند عوام ذلیسته خرافاتند و همین خرافات موجب گرمی بازار دین است و نباید با آنهاش عوام را پرهم زده در این باره چه می‌گویند، دین باری و دلسوزی برای دین را باید از پیامبر آموخت و هرگز از او پیشی نگرفت. سبقت از پیشوایان دین، مانند عقب افتادن از آن هاست و این دو، افراط و تفریط است و روش جاهلانته عجیب که عده‌ای گوش مردم را با موم خرافات می‌بندند از زبان مردم می‌گیرند و به گوش آن‌ها فرومی‌کنند. حال آن که پیشوایان دین همواره دو کار می‌کردند. چیزهایی را در گوش مردم می‌کردند و هم عقیده‌ای را از آن‌ها می‌گرفتند. اگر قرار بود که آرامش عوام به هم نخورد چه نیازی بود به آمدن پیامبران و آوردن کتاب؟ کجا آمده است که پیامبران، مردم را در خرافات نگاه داشتند و مصلحه و مصلحت کردند؟ این که پیامبران، به جای دسته دسته مرید گروه مخالف داشتند نشانه آن است که به عقاید عوام تمکین نکردند و منبع تعلیمات آنان، نه «فهم مردم» که آسمان بود.

تاریخ، قرآنی فقه
تاریخ، گذشته از این که علمی است مستقل، منبع اعتقادات و احکام نیز هست. آن بخش از تاریخ معصومان، که جزء سیره است، مستند همه علوم اسلامی، از جمله فقه، می‌تواند باشد. ولی بی‌توجهی به تاریخ، به علاوه توجه بسیار به حدیث موجب گردیده است که به سیره چندان توجهی نشود. شاهد این که کتاب‌های حدیثی فراوان خواننده و بدین حال استناد می‌شود، اما کتاب‌های سیره چندان خواننده نمی‌شود و بیشتر محل رجوع است. اینک لازم است که علم تاریخ، جدی گرفته شود به همان حدیث فقه. اگر فقه تاریخی، مانند فقه الاحکام، مطرح نظر قرار گیرد، نتیجه‌اش تاریخی خواهد بود.

که با تاریخ موجود، تفاوت دارد. به عبارت دیگر، اگر همان تحقیق و تدقیقی که در فقه می‌شود، در تاریخ شود، شماری از مشهورات، مهجور می‌گردد و شماری از مهجورات، مشهور می‌شود و تصویری متفاوت از تاریخ موجود، عرضه می‌گردد.

در گذشته، اولاً به تاریخ چندان اهتمام نمی‌شده است و ثانیاً به فقه تاریخ بیشتر نقل تاریخ بوده است تا فقه تاریخ، و فتنن بوده است تا تدقیق. اهتمام به تاریخ و تدقیق در آن، تا آن‌جا که تغییر فقه‌التاریخ (مفند فقه الاحکام)، درباره آن صدق کند، پدید آمده است. به تاریخ زندگی امام حسین (ع) نیزه که هم مهم است و هم مردم‌پسند، عنایت کافی نشده است. در ذیل، به توضیح این مطلب می‌پردازیم. اما پیش از آن، باید مقدمه‌ای بیاوریم.

پنج قرن نخست تاریخ اسلام را می‌توانیم دوره قدیم، و پنج قرن دوم را دوره اخیر نام بگذاریم. منابع اسلامی، اولاً آثار قدیم است و ثانیاً آثار اخیر. ثالثاً وجود ندارد.

آثار بعد از این، منبع شمرده نمی‌شود و کتاب قرن یازدهم، مبتدئ کتاب قرن چهاردهم است. فی‌المثل کتاب «تحف العقول»، از منابع قدیم پادشاه اول است و کتاب «مهلوف یا الهوف»، از منابع اخیر یا دست دوم منبع دست سوم وجود ندارد و هر چه بعد از این دو هست منبع نیست و چنین ارزشی ندارد. هر چند ممکن است به لحاظ دیگر بسیار مهم و ارزشمند باشد. آن چه درباره امام حسین (ع) در پنج قرن نخست به صورت مستقل نوشته شده و باقی مانده (منابع قدیم یا دست اول)، فقط دو کتاب است: ۱- تسمیه من قتل مع‌الحسین، از فضیل بن زبیر رمان، که کمتر از ده صفحه است و نویسنده آن در قرن دوم در گذشته است. ۲- فضل زبیره الحسین، ابن ابی‌عبدالله محمد هادی شجری (۲۴۵).

آن چه در باره امام حسین در پنج قرن دوم، به صورت مستقل نوشته شده و باقی مانده (منابع اخیر یا دست دوم)، فقط پنج کتاب است: ۱- مقتل الحسین، از خوارزمی (م ۵۶۸)، مقتل الحسین، از فردی ناشناخته اما جمال، که آن را به ابو مخنف نسبت داده و در قرن ششم می‌زیسته است. ۲- المهلوف یا الهوف، قاضی سید بن طاووس (م ۶۶۴). ۳- مشیر الاحزان، از ابن‌ملازم (م ۵۸۰). ۴- راس الحسین، از ابن تیمیه (م ۷۲۸)، که البته درباره مدفن سر امام حسین است.

جمع آثار منقدمان و متأخران درباره امام حسین (منابع دست اول و دست دوم)، که نگهداری شده و موجود باشند هفت کتاب است. این، یعنی فاجعه هم کم کاری شده است و هم بی‌مبالاتی در نگهداری، برای این که داشته شود که چقدر کم کاری و بی‌مبالاتی شده. این رقم را مقایسه کنید با آثار منقول و موجود در فقه، از همان ده قرن، که بسیار بیشتر است و شمارش آن‌ها دشوار. آثار فقهی موجود در این ده قرن، صدها عنوان است و به نظر می‌رسد که از هزار عنوان بیشتر باشد. یعنی بیش از صد برابر کتاب‌های درباره امام حسین، باور نکردنی است. ولی حقیقت دارد که همه آثار منقول موجود درباره امام حسین، در طی هزار سال، فقط هفت کتاب است. میراث مکتوب ما درباره امام حسین، بسیار کم برگ است و نه تنها

قصوره که شاید تقصیر شده است. علت همان است که اشارات رفته علوم در جهان اسلام، قربانی فقه شده است. نه تنها علوم اسلامی رشد متوازی نداشته، بلکه رشد هر علم بر حسب اهمیت آن بوده است. علم فقه که اهمیت کمتری از اعتقادات و اخلاق داشته، بیشتر رشد کرده است. بدتر این که با کفایت مباحث فقهی و اشباع جامعه از آثار فقهی، باز هم فقه پژوهی متوقف نشده و هر نسل به تقلید از نسل پیش، به فقه پرداخته و از علوم دیگر سرافراز شده است.

این مقاله را در همین جا، با یادکرد یک نکته به پایان می‌آورم. در کشور ما رسم است که برای گرمی بازار چیزی، هدشمنی ساختگی را برای آن می‌تولند. مردم را بر می‌انگیزند درباره عزاداری نیز سال‌هاست که شایعه افکنده‌اند که عده‌ای با عزاداری مخالفتند. این سخن را چندان تکرار نمودند که برخی، حتی خودشان باور کردند. عزاداری بر امام حسین (ع) کمترین و آسان‌ترین وظیفه ما در برابر آن حضرت است. این وظیفه آسان را

کسی در سده اخیر، به مخالفت با اصل عزاداری نپرداخته است. آن چه گفته می‌شود، اصلاحات در عزاداری است و نه انتقاد از نفس عزاداری

بیش از اندازه بزرگ کردن، شانه خالی کردن از وظایف بزرگ تر و دشوار تر است. ما نمی‌گوییم که عزاداری، نه ما می‌گوییم فقط عزاداری نه ما می‌گوییم پاکسازی عزاداری هم، ما می‌گوییم اصلاح عزاداری امام حسین هم، ما می‌گوییم تاریخ نگاری امام حسین هم.

۱- سید علی طایب، المهلوف، علی فاضل الطوفان تحقیق فارس تبریز، (۱۳۰۰)، چاپ خود، تهران و قم، دارالاسلام، ۱۳۷۵، ص ۲۰۱.
۲- جلال‌التوریج، ۴۴، ص ۳۲۹.
۳- فصل ۲۲، ص ۳۸۲.
۴- میرزا ابوالفضل هادی، فقه معصومان، چاپ دوم، قم، موعود مطبوعاتی، بیروت، ۱۳۵۰، ص ۹. و این نظریه را در «بلخ کسلی» گفته است که منصفانه باید مانند امام حسین در برابر سلطان ابن بدو، اول حضرت را گرفت.
۵- میرزا محمد جعفر سهرلسان الملک، تاریخ التورج، در احوالات حضرت سیدالشهدا علیه السلام، تهران، کتابت و نشر، ۱۳۱۸، ج ۱، ص ۲۶۶.
۶- میرزا محمد باقر، حرمه طایبیه، مکارم شهاده ال صلوات الله علیهم، بیروت، مکتب کتبت شخصی، ص ۱۳۲-۱۳۳.
۷- مهدی زرقی، محرق القلوب، چاپ سنگی، ص ۳.
۸- المهلوف، ص ۵۹.
۹- جلال‌التوریج، ۴۴، ص ۳۲۵.
۱۰- مهدی زرقی، مکارم شهاده، مجموعه‌ای از مکتوبات محرقی‌ها و پهلوانی آینه‌کاشی، چاپ اول، انتشارات پایتخت، ۱۳۲۱، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷-۲۶.
۱۱- حمزه عیاشی، فقهیه صیالی، در اسلام معاصر، ترجمه بهادین خرشاهی، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۳۲، ص ۳۱۲.
۱۲- دیوان قصه ملک ششدری، چاپ اول، تهران، آریه، ص ۲۳۲. میرزا محمد باقر، ۲۳۲، میرزا محمد باقر، دیگر در صفحه ۳۳۲-۳۳۳، پوشیده‌اند که پهلوانی آریه در مدح لعل بیت سرمد است.
۱۳- ر. ک. حسن اوشه، فقه الاسلام، تبریزی، دایره المعارف، ص ۲۱۱، چاپ اول، تهران، نشر محبی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۲۱۸-۲۱۹.
۱۴- محمد علی شاد بهاری، معرسه حسیب، چاپ ششم، تهران، انتشارات تریه، ۱۳۸۱، ص ۱۷، به نقل از محمود عیاشی، تگین شماره ۳۳، فروردین ۱۳۴۴، ص ۲.
۱۵- ر. ک. سید جعفر مرتضی، علمیه المصلح و المبرر، چاپ دوم، تهران، منظمه الاعلام الاسلامی، ۱۳۰۸، ص ۸۷-۸۶، در زیارت علینا العیسیه اللهم لی دعا يوم میرکت به بوسه و این آیه لا ینکفان لموت احد و لایحیاه احد، و این آیه لا ینکفان لموت احد و لایحیاه احد، علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۲.
۱۶- محرق القلوب، ص ۲.
۱۷- ر. ک. احمد موفقی، مکارم الایام، تحقیق مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، چاپ اول، قم، مرکز انتشارات معارف، ۱۳۷۵، ص ۲۹۳-۲۹۴.
۱۸- جلال‌التوریج، ص ۳.
۱۹- محمد بن سید، المصلح، تحقیق دکتر محمد عیاشی، چاپ اول، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۱۴.

